

سر آغاز

در آمیزند و پیوند یابند و هم می توانند از هم جدا شوند.

گفتنی است که شکل گیری هویت این گونه نیست که تنها به سبب وجود يك حافظه جمعی، همگان الگوهای اجتماعی ارائه شده را بپذیرند؛ زیرا روشن است که وابستگی به ارزشها و به کارگیری آنها به نسبت وابستگی طبقاتی افراد، یکسره متفاوت است و همتر از و یکسان دانستن همه آنها، در واقع نفی هر نوع ساخت طبقاتی و به تبع آن نفی همه ارزشهاست. بدیهی است عواملی که فرد را به گروه اجتماعی اش پیوند می دهد و زمینه مشترکی میان آنها پدید می آورد، متغیرهایی است که بر حسب محیط و بر حسب هر مرحله از حیات اجتماعی فرد، دگرگون می شود. همچنین تأثیر این عوامل بر شخص، به فاصله او از منبع و سرچشمه هویت بستگی دارد.

پدیده هویت، تنها در صورتی به سطح آگاهی می رسد که در بطن خود هدفی آرمانی پرورش دهد، به گونه ای که با امری شدن ارزشهای دیرین، آرمان کنونی اعتبار یابد (لانو، ۱۹۸۰: ۱۹۱). از آن رو که این آرمان، موضوع خلاقیت اجتماعی قرار می گیرد و بدین علت که موجب انسجام جامعه می شود، نباید از واقعیت اجتماعی دور افتد؛ در غیر این صورت باید در انتظار بروز يك بحران هویتی بود. معمولاً چنین پیشامدی با ظهور و بروز شکل تازه ای از هویت همراه است و این شکل تازه، به عواملی که سازگاری بیشتری با آرمان واقعی جامعه داشته باشد، اعتبار می بخشد. گسترش ارزشهای مشترك در جامعه که بیشتر در چارچوب کارهای ایدئولوژیک نمایان می شود، بیشتر برای همسان سازی جامعه از نظر هویتی و نیز پیشگیری از بروز بحران و تنش های اجتماعی است. البته پیگیری این سیاست، به معنی از میان بردن همه تفاوتها نیست، بلکه سعی بر آن است که تنها با دخالت در روند بازسازی ارزشها و در راه پدید آمدن الگویی یگانه، نزدیکی بیشتری میان آنها پدید آید. باید گفت که انسجام برآمده از کاربرد این شیوه، اغلب ناپایدار است و از اعتراضهای غیر مستقیم یا

برای مطالعه فرآیند شکل گیری هویت جمعی و ملی، شناخت ریشه های تاریخی آن ضروری است؛ بدین معنی که باید رابطه میان احساس تعلق مشترك و تداوم تاریخی هویت مشخص شود؛ زیرا، هویت بر علتها و ریشه های تاریخی مبتنی است؛ ریشه هایی که شکل امروزی و معاصر به خود گرفته اند. به بیان دیگر، ویژگیهایی که ریشه تاریخی دارند و جوهر فرهنگی را شکل می دهند، سبب ساز پایداری جامعه انسانی هستند. به این ترتیب، هویت، پرسشی را نیز درباره فرهنگ مطرح می سازد، زیرا فرهنگ که پویایی ذاتی دارد، جوهر و اساس تجربه های تازه ای است که به تدریج در حافظه جمعی نقش می بندد و این تغییر، به گونه ای است که با پدید آمدن ذهنیت جدید، ذهنیت های پیشین یکباره از یاد نمی رود. از این رو، فرهنگ مجموعه ای است در گذار پیوسته از گذشته به سوی آینده و این نقش هماهنگ کننده به فرد امکان می دهد که خود را با شرایط متفاوت پیرامونش سازگار کند. البته این سازش و پیوند تنها به محیط دربرگیرنده فرد محدود نمی شود، بلکه قلمرویی گسترده تر را دربرمی گیرد. در اینجا می توان به تعبیر میشل سر Michel Serre اشاره کرد که می گوید: «نقش فرهنگ، جدا ساختن فضاها از هم و پیوستن دوباره آنها به یکدیگر است.» (لوی اشتروس، ۱۹۸۳: ۴۰).

با حافظه جمعی است که عوامل سازنده هویت، شناسایی می شود. این حافظه که گنجینه ارزشها و آرمانهای جامعه است، به مجموعه ای می ماند که در ضمیر ناخود آگاه و خود آگاه افراد جای دارد.

پدیده هویت

شکل گیری ساختاری هویت در يك جامعه بر آیند آمیزش عوامل عینی و ذهنی در همین خاطره قومی است. در واقع، این حافظه تصویری چند بُعدی است که در اثر کنش متقابل و همبستگی عوامل گوناگون شکل می گیرد. ساختار هویت نیز حاصل برآیند ترکیب همین عوامل چند وجهی است که هم می توانند با هم

هویت و حافظه جمعی

دکتر مهر ناز نورانی
عضو هیات علمی پژوهشگاه
علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

● هویت بر علت‌ها و

ریشه‌های تاریخی مبتنی است؛ ریشه‌هایی که شکل امروزی و معاصر به خود گرفته است. به بیان دیگر، ویژگی‌هایی که ریشه تاریخی دارد و جوهر فرهنگی را شکل می‌دهد، سبب ساز پایداری جامعه انسانی است.

به حافظه جمعی راه یابد و در مجموعه‌ای که دیگر مربوط به حافظه فردی نیست، جای گیرد، در همان هنگام تغییر شکل می‌دهد و به مجموعه حافظه جمعی تعلق می‌گیرد. همچنین حافظه فردی، یکسره مجزا و بسته نیست و گاه برای یادآوری گذشته و ترمیم برخی خاطرات، از حافظه دیگران بهره می‌گیرد و به شاخصها و نشانه‌هایی خارج از دامنه خود که بیشتر جنبه اجتماعی دارند، رو می‌آورد. همچنین باید دانست که حافظه فردی بدون به کارگیری ابزارهایی چون واژه‌ها و باورها شکل نمی‌گیرد.

از آنجا که هم حافظه فردی و هم حافظه جمعی، مانند خود گروه اجتماعی، پیوسته دستخوش دگرگونی است، طبعاً وقتی می‌توانند از یکدیگر کمک بگیرند که هیچ‌گاه در تطابق حافظه فردی و جمعی، وقفه‌ای پدید نیامده باشد و این دو، همواره بر پایه مشترکی بازسازی شده باشند. با توجه به این پویایی، می‌توان گفت که «حافظه، چه فردی و چه جمعی، به معنی حفظ گذشته در حال یا حفظ زمان حال در گذشته است» (هالبواش، ۱۹۸۳: ۷۸).

حافظه جمعی و تاریخ

در کنار تاریخ مکتوب، تاریخی زنده وجود دارد که با گذشت زمان تداوم می‌یابد و بازسازی می‌شود. شماری از جریانهای گذشته که تنها به ظاهر ناپدید شده‌اند، در این تاریخ زنده جای دارند و حافظه جمعی را می‌سازند.

حافظه جمعی را نمی‌توان با «حافظه تاریخی» یکسان دانست. اصولاً «حافظه تاریخی» ترکیب نادرستی است؛ زیرا حافظه حاصل ترکیبی متبلور توسط یک گروه انسانی است که با فرسایش دائمی ناشی از تغییرات، به مقابله می‌پردازد؛ حال آنکه تاریخ، گزینه‌ای از رویدادها است که به هم نزدیک و طبقه‌بندی شده‌اند.

شرح این رویدادها بیشتر در کتابها آمده است یا از راه آموزش می‌توان از چگونگی آنها آگاه شد. تاریخ از آنجا آغاز می‌شود که دیگر خاطره زنده رویدادها حفظ نمی‌شود. در واقع تازمانی که خاطره وجود دارد، ثبت حوادث موردی ندارد.

آشکار دور نیست. برای نمونه، یکی از واکنش‌های افراد جامعه، پدید آوردن شبکه‌های ارتباطی غیررسمی است که از راه آن، با جریان انداختن اطلاعات مورد علاقه خود، اطلاعات رسمی را بی‌اعتبار می‌سازند (مافزولی، ۱۹۷۹: ۶۳).

حافظه فردی و حافظه جمعی

بر پایه آنچه درباره ویژگی‌های حافظه جمعی گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که حافظه جمعی را مخزن حوادث تاریخی پنداشتن، یکسره نابخاست. بی‌گمان، خاطره محفوظ در حافظه، در مفهوم گسترده آن، همانا بازسازی گذشته است و چون بازسازی است گاه ممکن است با تحریف همراه باشد. برای روشن تر شدن این مفهوم، بجاست که به دو جنبه متفاوت حافظه فردی و حافظه جمعی اشاره شود. با این جداسازی می‌توان گفت: هر فرد اجتماعی، دو حافظه دارد؛ یکی درونی و دیگری بیرونی که به تعبیری، یکی بیوگرافی شخصی اوست و دیگری زندگینامه تاریخی او. حافظه فردی را بیشتر پدیده‌ای اختیاری و کاملاً فردی می‌دانند؛ حافظه‌ای که فرد به اراده خود، آن را می‌کاود و مراحل گذشته را به یاد می‌آورد. ولی این در حالی است که خاطره‌های محفوظ در حافظه فردی در چارچوبهای زمانی و مکانی جای داشته باشد و در مورد آنها با دیگران توافق شده باشد. با این برداشت، حافظه فردی در پیوند با گروه معنا می‌یابد؛ از این رو، می‌توان گفت: فرد برای خود نوعی محیط تصنعی می‌سازد و فراتر از تفکر درونی، با زمان و مکان و تاریخ همگانی پیوند می‌یابد (هالبواش، ۱۹۸۳: ۴۵).

در واقع، فرد به اراده خود به دو حافظه فردی و جمعی دسترسی دارد و بر حسب اینکه تحت شرایط کدام یک از آن دو قرار گیرد، وضع و حالتی متفاوت و حتی متضاد به خود می‌گیرد. حال، ممکن است از هر دو حافظه برای دستیابی به جنبه‌های دقیق‌تر یک خاطره، همزمان بهره گرفت، بی‌آنکه با هم درآمیزند و یکی محل تحول مستقل دیگری شود. به عنوان مثال، اگر خاطره‌ای فردی

هویت و فضای زیستی

در روند پنداپد گرفتن هویت فردی یا جمعی، يك جنبه مهم، وجود محدوده‌ای است که هویت در آن شکل می‌گیرد. این محدوده، در واقع چارچوبی است که ورای آن با هویتی متفاوت یا متضاد برخورد می‌شود. ارتباط نزدیک هویت و فضای زیستی، سبب همبستگی عمیق‌تر کسانی می‌شود که در عرصه مشترکی به‌سر می‌برند. این همبستگی، بیشتر ریشه روانی دارد و عامل اصلی آن، هم‌شناسایی پیرامون محوری است که همانا تکرار شدن رفتارهای مشابه در زندگی روزمره است (لانو، ۱۹۸۰: ۱۹۱).

وابستگی به فضا، گاه فقط از جنبه نمادی آن مطرح است؛ یعنی احساس تعلق ممکن است بی‌برقراری رابطه‌ای ملموس میان فرد و عرصه مورد نظرش پدید آید. رفتار مهاجران از این نظر بسیار گویاست. آنها که بیشتر در اطراف شهرهای بزرگ جای می‌گیرند، با بازسازی برخی ویژگی‌های فضای اصلی‌شان، می‌کوشند با احساس بیگانگی مبارزه کنند.

توهم‌زایی فضا که سبب‌ساز تداوم خاطره است، این گمان‌رایی می‌آورد که تغییری رخ نداده است؛ شاید با این توهم است که گذشته، به حال آورده می‌شود و به گونه‌ای، گذشت زمان از یاد می‌رود.

حاصل سخن

حافظه جمعی با تاریخ در هم نمی‌آمیزد و نباید این دورا با هم یکسان دانست. تاریخ، بی‌گمان گزینه رویدادهایی است که جای بزرگی در حافظه افراد گرفته است. منظور، رویدادهای برگزیده و دسته‌بندی شده است که شرح آنها را در کتابها می‌خوانیم یا از دیگران فرامی‌گیریم. به این ترتیب، طرح رویدادها به کسانی که خاطره زنده آنرا حفظ کرده‌اند، تحمیل نمی‌شود. در واقع تاریخ از جایی آغاز می‌شود که سنت تمام می‌شود، یعنی جایی که حافظه جمعی رو به خاموشی می‌رود؛ و تازمانی که خاطره‌ای زنده است، نیازی به نگارش و ثبت آن نیست.

حافظه جمعی، به گذشته برمی‌گردد، ولی در هر گروه انسانی، محدوده‌ای وجود دارد و آنچه فراتر از این محدوده باشد، به تاریخ مربوط می‌شود. شناخت تاریخ از ادله‌ای پیروی می‌کند و به اعتقادات روز جامعه ارتباط ندارد. از این رو، در بررسی تاریخی، در نظر گرفتن این باورها الزامی نیست؛ حتی ممکن است حاصل بررسی، به نفع برخی اعتقادات و باورها بینجامد.

حافظه جمعی، از دو نظر، با تاریخ تفاوت دارد: نخست آنکه حافظه، يك جریان فکری مداوم و پیوسته است، زیرا آنچه از گذشته حفظ می‌شود، همچنان در ضمیر گروه زنده می‌ماند؛ دیگر اینکه حافظه جمعی برخلاف تاریخ، از محدوده گروه فراتر نمی‌رود. البته ممکن است خاطرات يك گروه خاطرات گروهی دیگر را کامل کند، اما باید خاطرات دو گروه با حوادثی که گذشته را می‌سازد، بی‌ارتباط نباشد. این ارتباط میان گروه‌ها، مؤید این واقعیت است که افراد اجتماع هم‌زمان در گروه‌های متعدد عضویت و مشارکت دارند. اگر سرزمین ملی را به عنوان بزرگترین گروه در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که هر چند زندگی افراد و نزدیکان و دوستان آنان، در همین گروه بزرگ جریان دارد، نمی‌توان گفت که توجه به سرزمین ملی، معطوف به سرنوشت فردی هر يك از اعضای آن است. اگر تاریخ ملی را فشرده‌ای گویا از رویدادهای مهمی بدانیم که زندگی يك ملت را رقم زده است، باید توجه داشت که این تاریخ، با تاریخ محلی تفاوت دارد؛ زیرا، تاریخ ملی رویدادهای ثبت شده‌ای است که برای همه شهروندان، قابل توجه است.

تاریخ، سده‌ها را به دوره‌های متعدد تقسیم می‌کند؛ همان گونه که نمایش يك اثر ادبی به چند بخش تقسیم می‌شود. در نمایش، از بخشی به بخش دیگر، همان داستان با همان شخصیت‌ها و با حفظ همان خصلت‌ها، ادامه می‌یابد. در حالی که از تاریخ چنین برداشت می‌شود که از دوره‌ای به دوره دیگر منافع متضاد، جهت‌گیری ذهنیت‌ها، شیوه ارزیابی رویدادها، سنت‌ها، دورنمای آینده... همگی شکل تازه می‌یابند (هالباوش، ۱۹۸۳: ۷۰).

● با حافظه جمعی

است که عوامل سازنده هویت شناسایی می‌شود. این حافظه که گنجینه ارزش‌ها و آرمانهای جامعه است، به مجموعه‌ای می‌ماند که در ضمیرهای ناخودآگاه و خودآگاه افراد جای دارد.

می‌پوشاند. عضویت افراد در گروه‌های اجتماعی متفاوت، در دوره‌های متفاوت زندگی آنان نیز سبب کمرنگ شدن خاطرات می‌شود.

مآخذ

- Halbwachs (Maurice), La mémoire collective, Editions P.U.F., Paris, 1983.
- Lanneau (Gaston), Identité régionale, Milieux Urbains et Ruraux, in Identités Collectives et Changements Sociaux, Editions Privat, Toulouse, 1980.
- Levi Strauss (Claude), L'Identité, Séminaire dirigé par Levi Strauss, Editions P.U.F., Paris, 1983.
- Maffesoli (Michel), Résistance et identité, in Identités collectives et travail social, Editions Privat, Toulouse, 1979.

حافظهٔ جمعی یک جریان ذهنی پیوسته است و ضمیر گروهی، تنها آن چیزی از گذشته را در بر می‌گیرد که هنوز زنده است. این در واقع وجه تمایز حافظهٔ جمعی و تاریخ است؛ زیرا تاریخ تسلسل زمان است به صورت تقسیم آن به دوره‌های متفاوت؛ از این رو می‌توان گفت که با پایان هر مرحله، همه چیز از نو آغاز می‌شود.

در حافظهٔ جمعی، خاطرات اغلب ناکامل و به صورت تصاویر بازسازی شده است. چه بسیار است خاطراتی که گمان می‌رود با وفاداری کامل حفظ شده و فرد در مورد اصالت آنها تردید نمی‌کند، در حالی که ممکن است این خاطرات با شناسایی نادرست و براساس گفته‌ها و گواهی‌ها شکل گرفته باشد. پس چارچوب حافظهٔ جمعی به تنهایی نمی‌تواند خاطره‌ای دقیق پدید آورد. همچنین، این خاطرات رفته‌رفته تیره می‌شود و تصویرهایی تازه، آرام آرام تصویرهای قدیمی را

● در کنار تاریخ مکتوب، تاریخی زنده وجود دارد که با گذشت زمان تداوم می‌یابد و بازسازی می‌شود. شماری از جریانهای گذشته که تنها به ظاهر ناپدید شده‌اند، در این تاریخ زنده جای دارند و حافظهٔ جمعی را می‌سازند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی